

خشونت در افسانه‌ها



آنچه در پی می‌آید،
گزیده‌ای کوتاه از
کتاب «کاربردهای
افسون» بتلهایم است
که به صورت مقاله‌ای،
در نشریهٔ بوک برد
(Book bird) منتشر
شده است^(۱)

برونو بتلهایم

ترجمهٔ

شقایق قندهاری

۳۵

ممکن است تحت شرایط و زمان خاصی از آنها متغیر هم بشود. بدین ترتیب، می‌توان دریافت که افسانه‌ها زندگی روحی و روانی کودک را هدف خود قرار می‌دهند. در واقع، کودک از راه مطالعه و آشنایی با این قصه‌ها، از نظر روحی و روانی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. به همین سبب، برخی بر این باورند که این گونه قصه‌ها، به احساسات ناخوشایند و پُر درد و رنج موجود در روح و روان کودکان دامن می‌زنند.

افرادی که مطالعهٔ قصه‌های عامیانه سنتی و کهن را برای کودکان و نوجوانان منع کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که حتی اگر در داستان‌های جدید کودکان، شخصیت خیالی شبیه دیو و هیولا وجود داشته باشد، آن شخصیت، بدون شک مهربان و دوست داشتنی است. اما در حقیقت،

بحث در خصوص نحوهٔ برخورد با پدیدهٔ خشونت، در کتاب‌های کودک و نوجوان، از سابقهٔ تاریخی برخوردار است. این بحث، از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مورد توجه قرار گرفت. در آن زمان، اغلب کارشناسان و صاحب‌نظران، قصه‌های عامیانه و افسانه‌ها را حاوی خشونت شدید می‌دانستند. آنها معتقد بودند که این قبیل آثار انزجار، نفرت و رفتار خشونت‌آمیز کودک را در مقابل والدین به همراه دارد و موجب ترویج و پرورش این احساسات ناخوشایند در کودک می‌شود. اما در حقیقت، نخستین بار، «برونو بتلهایم»^(۲) - روان‌شناس برجستهٔ اتریش، در کتابی تحت عنوان «کاربردهای افسون»^(۳) از دیدگاهی تازه این مسئله را مورد توجه قرار داد.

از هنگامی که مطالعات و تحقیقات جدید روان‌کاوی و روان‌شناسی کودک، مشخص ساخت که قوهٔ تخیل و ذهنیت یک کودک تا چه اندازه خشن، پرتشویش و التهاب، منفی و حتی آزارگر است، افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. به عنوان مثال، همان طور که کودک با شدت وحدت فراوان به والدین خود عشق می‌ورزد،

1. Book bird (Vol.31, No. 3-septmber 1993).
2. Bruno Bettelheim (۱۹۰۳-۱۹۶۰).
3. uses of Enchantment: The Meaning & Importance of Fariytales

گفتنی است که این اثر بتلهایم، با عنوان «کاربردهای افسون» توسط «کاظم شیوا» به زبان فارسی ترجمه شده است. نسخه اصلی این کتاب، نخستین بار در سال ۱۹۷۶ میلادی به چاپ رسید.

«والدین که افکار خشونت آمیز و ترسناک کودکان خود را انکار می‌کنند، معتقدند که تحت هیچ شرایطی، کودک آنها نباید درگیر چنین افکار و فضاهایی شود (گویی چنین چیزی امکان پذیر است!) وقتی که کودک امکان دسترسی به داستان‌های افسانه‌ای و فانتزی را از دست می‌دهد، احساس می‌کند که او «تنها» کسی است که چنین بینش و تصویری دارد و همین امر، دنیای خیالی و ذهنی او را واقعاً ترسناک و مخوف می‌سازد.

افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه را برای کودکان و نوجوانان قدغن کردند. مدعی بودند که با پنهان ماندن غول‌ها و دیوهای افسانه‌ای و خیالی، در ضمیر ناخودآگاه کودک، کودک می‌تواند از رشد ذهنی و عقلانی طبیعی برخوردار شود و در حقیقت، حضور این عناصر، مانع پرورش ذهنی درست و مناسب وی می‌شود. از دیدگاه این افراد، «من» عقلانی باید از همان دوران کودکی تکامل یابد! و بدین منظور، نباید سرچشمه‌های پنهان «نهاد» کودک، کشف و فعال شود. بنابراین، باید از همان ابتدا، مانع توجه کودک به ضمیر ناخودآگاه شد و داستان‌هایی را که با آن بخش از ضمیر وی سخن می‌گویند، از او دور نگه داشت. به عبارت دیگر، کودک می‌بایست تصورات و خیالات نامطلوب و زشت خود را سرکوب کند تا تنها از تصورات و خیالات مطلوب و دلپذیر، لذت و بهره ببرد.

اما حقیقت، گویای آن است که نظریاتی از این دست که سرکوب‌گر «نهاد» به شمار می‌روند، در عمل چندان کاربرد ندارند. زمانی که کودک مجبور می‌شود درون‌مایه ضمیر ناخودآگاه خود را سرکوب کند، چه اتفاق می‌افتد؟ به این نمونه توجه کنید:

این افراد، یک نکته مهم و اساسی را از یاد بردند: هیولا و دیوی که بچه‌ها گاهی آن را در وجود خود جس می‌کنند و پیش از همه با آن سروکار دارند، همان دیوی است که وجود آنها را از درون آزار می‌دهد؛ چون کودکان، در مواقعی خود را به سبب حضور احساسات ناخوشایند درونی، غولی وحشتناک می‌پندارند که بیش از هر چیز آنها را آزار می‌دهد.

حال، چنانچه این هیولای درونی کودک، در ضمیر ناخودآگاه وی پنهان بماند، کودک امکان شناخت و آشنایی با این هیولا را هرگز پیدا نمی‌کند. اما چنانچه کودک، با افسانه‌ها و دنیای فانتزی و خیالی آنها آشنا شود، قوه تخیل و ذهن او فعال می‌شود و می‌تواند با این عنصر وجودی خود، رابطه برقرار کند. بدون مطالعه و بازگویی این قبیل قصه‌ها و افسانه‌ها برای کودکان، کودک نمی‌تواند هیولای خیالی خود را بشناسد و راه غلبه و پیروزی بر آن را بیابد. در چنین شرایطی، کودک با اضطراب و نگرانی شدید، عاجز می‌ماند و سخت در مانده می‌شود. آشنایی با افسانه‌های عامیانه کهن، به اضطراب و نگرانی ذهنی او فرم و قالبی مشخص می‌دهد و سرانجام، راه غلبه بر این دیو را برایش آشکار می‌سازد.

پسر بچه‌ای که به ناگهان، در پایان دوره درمان بیماری خود و پس از کار درمانی درازمدت، به

کسانی که به طور کلی، مطالعه و بازگویی

« افرادی که مطالعه قصه‌های عامیانه سنتی و کهن را برای کودکان و نوجوانان منع کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که حتی اگر در داستان‌های جدید کودکان، شخصیت خیالی شبیه دیو و هیولا وجود داشته باشد، آن شخصیت، بدون شک مهربان و دوست داشتنی است.

« برای کودکی که افسانه‌ها را می‌شناسد، ابعاد به ظاهر ترسناک داستان‌های معمولی، به تدریج محو و کم‌رنگ می‌شود.

تشویق کردن بچه‌ها به کشیدن «نقاشی» است! ما به کودکان خود می‌گوییم که هر آن چه دوست دارند، نقاشی کنند و حتی «داستانی» بسازند. اما در شرایطی که کودکان با میراث مشترک دنیای خیالی ما (افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه) ناآشنا هستند، نمی‌توانند داستانی خلق کنند که در رویارویی با مشکلات زندگی به آنها کمک کند. در این حالت، کودک تنها قادر به بیان داستان‌هایی است که به نوعی با آرزوها و نگرانی‌های خودش ارتباط دارد.

علی‌رغم آنچه روان‌کاوان، در خصوص ضمیر ناخودآگاه - به خصوص در کودکان - آشکار ساختند، توجیه و دلیل‌تراشی برای ادامه ممنوعیت مطالعه افسانه‌ها، شکل جدیدی به خود گرفت. زمانی که دیگر کسی نمی‌توانست منکر تضادها و کشمکش‌های عمیق کودک، نگرانی‌ها و خواسته‌های خشونت‌آمیز او شود، بالاخره این افراد چنین نتیجه‌گیری کردند: «از آن جایی که در وضعیت کنونی هم کودک از مسائل زیادی می‌ترسد، باید او را از هر آن چه ترسناک به نظر می‌رسد، دور نگه داشت.»

برای کودکی که افسانه‌ها را می‌شناسد، ابعاد به ظاهر ترسناک داستان‌های معمولی، به تدریج محو و کم‌رنگ می‌شود. در چنین وضعیتی، رنجش

خاموشی روی آورده بود، علت این امر را چنین بیان کرد: «چون حرف‌های زشتی زده بودم، مادرم دهانم را با صابون شست. من قبول دارم که حرف‌های خیلی زشتی به زبان آورده بودم، اما او نمی‌دانست که با شستن و بیرون ریختن واژه‌های زشت، حرف‌ها و کلمات خوب را هم با آن بیرون می‌ریزد.»

در واقع، ضمیر ناخودآگاه سرچشمه مواد خام و بنیادی است که بر اساس آن، «من»، ساختار شخصیتی ما را می‌سازد. در این تشبیه، افسانه‌ها همان منابع و ذخیره‌های طبیعی هستند که این مواد را تأمین و آن را شکل می‌دهند و سرانجام، برای وظایف مرتبط با شخصیت‌سازی «من»، مفید و مثمر ثمر می‌سازند. حال، چنانچه از این منبع طبیعی محروم بمانیم، زندگی ما بسیار محدود و بسته می‌شود و دیگر قوه تخیل و رؤیایی باقی نمی‌ماند تا به ما «امید» بدهد. به این ترتیب، توان مواجهه و برخورد با ناملایمات و مشکلات زندگی را نخواهیم داشت. زمان پرورش و تربیت این دنیای خیالی و رؤیایی، همان دوران کودکی است. ناگفته نماند که ما به طُرُق دیگری نیز دنیای خیالی و پُر فانتزی کودکان خود را پرورش می‌دهیم و حتی آنها را تشویق می‌کنیم تا به این دنیای خیالی و افسانه‌ای، پال و پر دهند. از جمله این راه‌ها،

« تجربه نشان داده است که کودکانی که از قوه تخیل خوبی برخوردار هستند. (به سبب مطالعه افسانه‌ها و کارکرد آنها) در مقابل فیلم‌ها و صحنه‌های خشونت‌آمیز نیز رفتار منطقی‌تری از خود نشان می‌دهند.

ذهنی او را واقعاً ترسناک و مخوف می‌سازد. از سوی دیگر، علم به این که دیگران هم از دنیای تخیلی مشابهی برخوردار هستند، موجب می‌شود که احساس کنیم بخشی از دایره عالم هستی هستیم و ترس و وحشت‌ها از افکار مخرب و زشتی که در سر داریم، کاهش می‌یابد.

قصه‌های عامیانه و افسانه‌ها، قوه تخیل کودک را تحریک می‌کند و آن را به درستی پرورش می‌دهد. تجربه نشان داده است که کودکانی که از قوه تخیل خوبی برخوردار هستند. (به سبب مطالعه افسانه‌ها و کارکرد آنها) در مقابل فیلم‌ها و صحنه‌های خشونت‌آمیز نیز رفتار منطقی‌تری از خود نشان می‌دهند.

و ناخشنودی اولیه‌ای که در اثر فضای پرتهاپ داستان به وجود آمده بود، به خشنودی و آرامش خاطر بدل می‌شود. چرا که کودک می‌تواند با بهره‌گیری از روش بازی که در اثر مطالعه افسانه‌ها کسب کرده، به شکلی معقول و مناسب، با مشکل مطرح شده در داستان کنار بیاید.

والدین که افکار خشونت‌آمیز و ترسناک کودکان خود را انکار می‌کنند، معتقدند که تحت هیچ شرایطی، کودک آنها نباید درگیر چنین افکار و فضاهایی شود (گویی چنین چیزی امکان‌پذیر است!) وقتی که کودک امکان دسترسی به داستان‌های افسانه‌ای و فانتزی را از دست می‌دهد، احساس می‌کند که او «تنها» کسی است که چنین بینش و تصویری دارد و همین امر، دنیای خیالی و